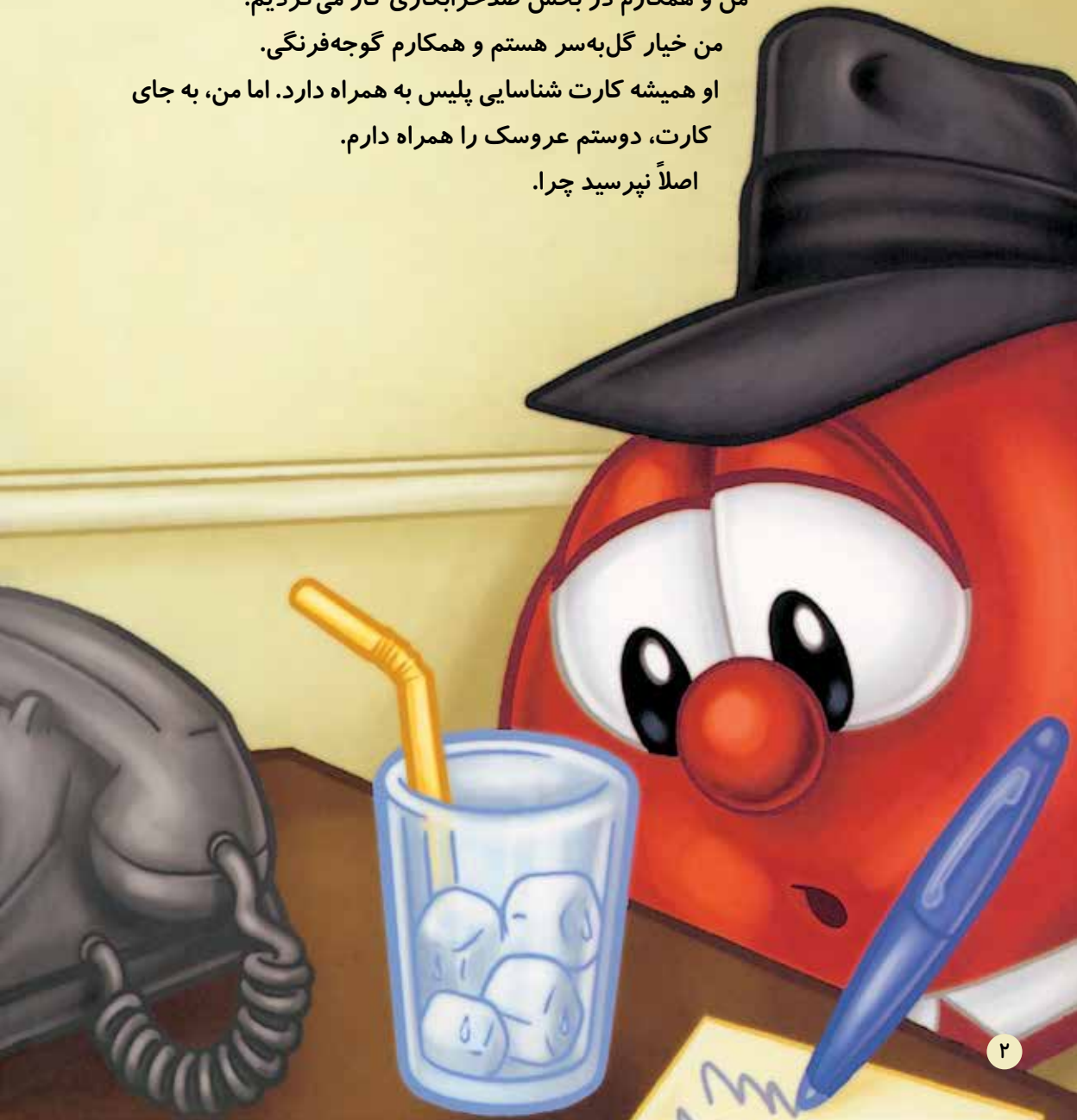


این پرونده روزی بایگانی خواهد شد.
از ماجراهای کارآگاهان ویژه‌ی ضدخرابکاری
پرونده‌ی شماره‌ی ۳۷۴: مهمانی شبانه

صبح روز جمعه بود. هوا خیلی گرم بود، آن قدر که حتی توی لیوان هم از شدت
گرما عرق کرده بود.

من و همکارم در بخش ضدخرابکاری کار می‌کردیم.
من خیار گل‌به‌سر هستم و همکارم گوجه‌فرنگی.
او همیشه کارت شناسایی پلیس به همراه دارد. اما من، به جای
کارت، دوستم عروسک را همراه دارم.
اصلاً نپرسید چرا.





ساعت ۸:۳۳ صبح

یک تلفن فوری داشتیم.
شاتوت خانم بود. چند
پسر بچه پیش او گذاشته
بودند تا مواظبشان باشد.
آن‌ها دیشب همه جا را
به هم ریخته بودند.
این تلفن اول به نظرمان
خیلی مهم نیامد.





ساعت ۸:۴۶ صبح

با گوجه رفتیم خانه‌ی شاتوت خانم. خانه‌شان خیلی گرم بود. فکر کردم شاید کولرشان خراب شده است. شاتوت خانم خیلی ناراحت بود. داشت کیک می‌پخت.

من گفتم: «صبح به خیر، سرکار خانم! من خیار گل‌به‌سرم و این هم گوجه‌فرنگی. بفرمایید این کارت شناسایی او و این هم عروسک عزیز من. اما اصلاً نپرسید که چرا کارت شناسایی من یک عروسک است.»

گوجه گفت: «لطفاً بگویید چه اتفاقی افتاده است؛ راستش را بگویید، شاتوت خانم!»